

## درباره ی پلاتفرم اتحاد چپ<sup>۱</sup>

در بحث های خارج کشوری پیرامون مقوله ی "اتحاد چپ" بسیاری از رفقا فراموش می کنند این مبحث مسأله ای نیست که به تازگی درون چپ خارج از کشور مطرح شده باشد. ریشه ی این بحث در واقع به دو سه سال بعد از قیام بهمن ۵۷ و در داخل بر می گردد<sup>۲</sup>. اولین اسناد کتبی این بحث در سال ۱۳۶۰ در ایران منتشر شدند<sup>۳</sup>.

از اواسط تابستان سال ۶۰ به بعد مابین بسیاری از گروه های کمونیستی مباحثاتی پیرامون ضرورت وحدت چپ و چگونگی ایجاد آن به راه افتاده بود.

---

<sup>۱</sup> - بر اساس سخنرانی در اتاق اینترنتی سوسیالیست فوروم، اسفند ۱۳۸۴

<sup>۲</sup> - در ضمن فراموش نشود در همان اول انقلاب گروهی تحت همین نام شکل گرفت و یکی دو سالی نیز فعالیت کرد. در این گروه عمدتاً جریانات چپ جبهه ی ملی و محافل سابقاً مائویستی دیده می شد. مثلاً سازمانی که بعداً به سازمان وحدت کمونیستی موسوم شد در همین اتحاد بود. بحث ما درباره ی این سازمان و با نام مشخص "اتحاد چپ" نیست، بلکه خود مقوله اتحاد چپ. آن "اتحاد چپ" اولی نوعی ائتلاف گرایش هایی عمدتاً خارج کشوری بود که می بایست برای مداخله در آن دوره نیرویی بیش تر از آن چه تک تکشان در اختیار داشتند به حرکت در می آوردند. این ائتلاف در همان اوائل انقلاب از هم پاشید ولی با همان نام چند سال بعد حتی عضو شورای مقاومت نیز شد.

<sup>۳</sup> - بخشی از این اسناد در سال ۱۳۶۱ در پاریس در نشریه سوسیالیزم و انقلاب منتشر شد

از جمله، رفقای خود ما (که در آن زمان بخش رسمی دبیرخانه ی متحده بین‌الملل چهارم در ایران بود)، بخشی از رفقای اقلیت (که بعدها به گرایش سوسیالیسم انقلابی معروف شدند)، بخشی از رفقای که آن زمان تحت نام وحدت کمونیستی فعالیت می‌کردند (عمدتاً از تحریریه ی نشریه رهایی)، رفقای از گروه قیام (این گروه قبل از انقلاب از حزب توده جدا شده بود و به انقلاب سوسیالیستی گرویده بود)، رفقای از راه فدایی (که در آن دوران با اقلیت همکاری می‌کردند)، منفردینی از گروه رزمندگان، و همچنین رفقای از راه کارگر بطور غیرمستقیم، وارد اینگونه مباحثات شده بودند. و به نظر من، اگر امروزه رفقا در بحث های خود پیرامون مقوله ی اتحاد چپ به نکاتی که در آن دوره مطرح شدند، توجه نکنند و به ریشه های سیاسی و نظری این بحث در تاریخ تحولات جنبش کمونیستی ایران نپردازند، نه تنها به برداشت های نادرستی از ضرورت این اتحاد می‌رسند که طرز تلقی ویژه ی بسیاری از ما از مفهوم اتحاد را نیز درک نخواهند کرد. از آن جا که از من هم دعوت شده که نظرم را در این باره با شما در میان بگذارم باید تأکید کنم که این نظرات را نیز نمی‌توان از همین سابقه و گذشته جدا کرد.

مضافاً به این‌که عده‌ای عامدانه تلاش دارند که این مباحثات را از تاریخ حذف کنند و یا این طور وانمود سازند که چنین بحثی سال‌ها بعد در این یا آن سمینار در خارج کشور و قاعدتاً به ابتکار ایشان به راه افتاد. این شیوه بخصوص میان کسانی که یا در تمام این دوره در خارج کشور بوده اند و اطلاعات دست اولی ندارند و یا این که اگر هم مدتی در ایران بوده اند چندان در بطن ماجراها نبودند، بسیار رایج است. بنابراین باید نخست به این

ریشه‌های تاریخی پرداخت و روشن کرد که چرا و تحت چه شرایطی اصولاً چنین مبحثی درون چپ ایران باز شد.

مثلاً به یک بحث محبوب خارج کشوری نگاه کنیم. کم و بیش همه به نحوی از انحاء سعی می‌کنند نشان دهند که انگیزه‌ی اصلی اتحاد چپ فائق آمدن بر تشقت و پراکندگی موجود است. البته فائق آمدن بر پراکندگی در هر شرایطی اقدامی درست است. اما در ارتباط با مقوله‌ی اتحاد چپ این اساساً یک بحث خارج کشوری است. چرا که هنگامی که این بحث داخل خود ایران مطرح شد، مشکل اصلی کمبود نیرو و یا تشقت در صفوف چپ نبود، نیروی چپ در اوائل سال ۱۳۶۰ کم و بیش در اوج خود بود. مشکل اصلی فقدان رهبری انقلابی با خط مشی متناسب با شرایط بود. مشکل این نبود که صفوف ما پراکنده بود، مشکل این بود که فرماندهان نمی‌دانستند با این صفوف چه کنند و یا این که فرامین بی‌ربط می‌دادند. و این نکته مهم است. بنابراین، هنگامی که در ایران بحث اتحاد به راه افتاد، این بحث در عین حال بحثی بر سر ضرورت ایجاد گروه‌بندی جدیدی از سوسیالیست‌های انقلابی بود. در صورتی که در خارج طبعاً این مبحث همیشه از نیاز جنبش در خارج برای فائق آمدن بر پراکندگی نشأت گرفته است.

از اسناد موجود این مباحثات در داخل مثلاً می‌توان به اسناد رفقای گرایش سوسیالیزم انقلابی اقلیت مراجعه کرد. این رفقا همین مسائل را در اولین کنگره‌ی سازمان به صورت کتبی، و در مقابل نظرات غالب به بحث و رأی کنگره گذاشتند. بحث‌هایی که بعد از کنگره نیز ادامه یافت و چندی بعد در اسفند ۱۳۶۰ به اعلام علنی گرایش سوسیالیزم انقلابی انجامید.<sup>۴</sup> قبل از آن،

<sup>۴</sup> - سوسیالیزم و انقلاب، شماره ۳، پاریس، دی ۱۳۶۱

در سومین سالروز انقلاب بهمن بیانیه‌ای بر سر همین مسائل منتشر شد که در واقع نوعی جمع‌بندی اولیه مباحثات اتحاد بود و به بیانیه‌ای برای گردهمایی گرایش‌هایی از سنت‌های مختلف تبدیل شد.<sup>۵</sup>

برای درک مقوله ی " اتحاد چپ" باید اول نظری بر این مباحثات افکند و نکات مهم آن را بازشکافت.

اولین مسأله ی مهم برای ما در آن زمان ارزیابی سیاسی از اوضاع بود. به یاد بیاوریم سال ۶۰ دوره‌ای بود که مجاهدین در تابستان اش وارد فاز رودررویی نظامی شده بودند. به جای سیاست ماشاات با رژیم که برعکس توقعات رهبری مجاهدین حملات وحشیانه تر رژیم به صفوف آن ها را به دنبال داشت، در این سال درگیری سراسری و مسلحانه مجاهدین آغاز شد. بسیاری از نیروهای چپ نیز برای عقب نیفتادن از قافله به سیاست‌های ماجراجویان های کشیده شده بودند. اقلیت اعلام می‌کرد، "انقلاب شعله می‌کشد" و نیروهای خود را به ایجاد جوخه‌های رزمی فرامی‌خواند، برخی از سازمان ها مثل وحدت کمونیستی که قبلاً ماهی یک بار هم به زحمت نشریه منتشر می‌کردند، به ناگهان فوق‌العاده پشت فوق‌العاده و اغلب هفته‌ای ۳ بار نشریه می‌دادند و برخی دیگر نیز جنگ مسلحانه تمام خلقی را تبلیغ می‌کردند. خلاصه ارزیابی بسیاری از رهبران سازمان های موجود در چپ رادیکال این بود که یا وارد مرحله ی جدیدی از بحران انقلابی می‌شویم و یا انقلاب جدیدی

---

<sup>۵</sup> - سومین سالروز اکنون چه؟، ت. ث.، سوسیالیزم و انقلاب، شماره ۱، آبان ۱۳۶۱ پاریس  
[http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth\\_SevominSalrooz.pdf](http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth_SevominSalrooz.pdf)

در همین دوره بلاواسطه بعدی در شرف تکوین است. ارزیابی خیلی از ما که به زمین نزدیکتر بودیم، اما، کاملاً متفاوت بود. برداشت بسیاری از ما این بود که در واقع به نقد شکست خورده‌ایم و ضدانقلاب قوی‌تر از سابق سرکوب شدیدی را به راه خواهد انداخت. ارزیابی ما از اوضاع نه پیشروی به سوی انقلاب بعدی که ضرورت عقب نشینی حساب شده‌ای را نشان می‌داد. همین ارزیابی کاملاً متفاوت با اغلب رهبران چپ آن زمان، بسیاری از فعالین چپ را علیرغم تفاوت های سازمانی به یکدیگر نزدیک کرده بود و به جرات می‌توان گفت سرمنشأ نزدیکی ها و خود آغاز بحث اتحادچپ بین نیروهای مختلف در وهله ی اول دقیقاً همین مسأله بود.

طبعاً، چنین ارزیابی متفاوتی از اوضاع مباحثات دیگری را نیز به دنبال داشت. فراموش نکنیم بحث اتحاد چپ قبل از آن که به خارج سرایت کند، نزدیک به دو سال در خود ایران ادامه داشت. از اولین مباحثات مهم یکی این بود که مشخصاً چرا و چگونه شکست خوردیم و مسبب اصلی آن چه بود. نکات متعددی در این گفتگوها مطرح می‌شد، اما عمده‌ترین و برجسته‌ترین‌شان همانا مبحث مرحله ی انقلاب بود. بسیاری از فعالین چپ که در این مباحثات شرکت داشتند، خود به تجربه دریافته بودند که دلیل عمده ی شکست چپ فقدان یک استراتژی صریح و روشن انقلاب سوسیالیستی بود. همه در عمل دیده بودند که استراتژی اغلب سازمان های چپ حتی صف بندی های کلی طبقاتی را نیز درست ترسیم نکرده بود. چه اغتشاشی از این فاجعه آمیزتر که مرز انقلاب و ضدانقلاب را مخدوش کنیم. تبلیغ ضرورت اتحاد کارگران و زحمتکشان با خرده بورژوازی و یا بورژوازی "ملی" و یا "نیروهای ضدامپریالیستی"، در واقع، یکی از دلایل عمده ی ناتوانی چپ در شناخت ماهیت ضدانقلاب بود.

به هر حال این مبحث دراز است و خود باید جداگانه باز شود، اما می‌توان گفت همین ضرورت برش از انواع مفاهیم انقلاب مرحله‌ای و اتخاذ استراتژی صریح انقلاب سوسیالیستی اولین بندی بود که در پلاتفرم نوشته نشده این اتحاد از همان زمان وارد شد. نوشتجات بسیاری در آن دوران پیرامون همین مسأله منتشر شد و شاید از عمده‌ترین مباحثات آن دوران بود. مثلاً یکی از سه مطلب عمده‌ای که رفقای اقلیت در اولین کنگره این سازمان به بحث و تصمیم‌گیری گذاشتند، دقیقاً همین مسأله بود. قطعنامه‌ی این رفقا در تأیید استراتژی انقلاب سوسیالیستی حدود ۴۰٪ آرا کنگره را کسب کرد. و یا دو مقاله‌ی دیگری که خود من در همان سال ۶۰ در ارتباط با توضیح استراتژی انقلاب سوسیالیستی با تکالیف مرکب و نیز به طور کلی مبحث استراتژی و تاکتیک در انقلاب ایران منتشر کردم.<sup>۶</sup> بخشی از رفقای راه‌کارگر هم از همان موقع مشغول کار بر سر مباحثی بودند که بعدها تحت نام *مَدولورژی* مرحله‌ی انقلاب منتشر شد. هم‌زمان بخشی از رفقای رزمندگان نیز دقیقاً به نتایجی مشابه رسیده بودند.<sup>۷</sup>

نکته دوم این بود که ارزیابی اغلب ما از چگونگی این شکست تأکید اصلی را بر عدم دفاع چپ از حقوق دموکراتیک قرار می‌داد. واضح است هنگامی که

---

<sup>۶</sup> - خلاصه‌ای از این مباحثات چندی بعد در سمینار مرحله‌ی انقلاب در پاریس ارائه شد  
[http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth\\_MarhaleEnghelab.pdf](http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth_MarhaleEnghelab.pdf)  
[http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth\\_StrategyTaktik.pdf](http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth_StrategyTaktik.pdf)

<sup>۷</sup> - بسیاری از این مباحثات یکی دو سال بعد در سمینارهای پاریس مجدداً مطرح شدند. به اسناد آن در سوسیالیزم و انقلاب، دوره دوم، شماره ۱، تابستان ۱۳۶۳ رجوع شود.

ضدانقلاب بر موج انقلابی سوار می شود، نخستین اقدامات اصلی اش سرکوب حقوق دمکراتیکی است که مردم در طول مبارزه ی انقلابی در خیابان ها به دست آورده اند. در ایران هم همین طور بود. سرکوب آزادی بیان، آزادی تشکل و خلاصه بازپس گرفتن هرگونه حقوق دموکراتیکی که توده ها به زور مبارزات توده ای بر ارتجاع تحمیل کرده بودند، از همان شب قیام آغاز شد. مؤثرترین شکلی که ضدانقلاب پیروز می توانست قدرت اش را مستحکم سازد، بیرون راندن توده ها از صحنه بود. اعلام این سرکوب حتی قبل از سرنگونی و در تظاهراتی که تحت کنترل رهبری مذهبی بود به روشنی دیده می شد. ضدانقلاب، از یک طرف خواست های ضدامپریالیستی و ضد سرمایه داری توده های وسیع مردم را با عوام فریبی ضداستکبار جهانی و ضدطاغوتیان جایگزین کرد و از طرف دیگر امکان هرگونه اعتراض به این عوام فریبی را با سرکوب حق اعتراض از میان برداشت. این از همان اول کار واضح بود، اما، پس چرا بسیاری از سازمان های موجود از همان ابتدای امر به افشای این عوام فریبی دست ن زدند و در مقابل این حملات کاری نکردند؟

سران رژیم سابق را پشت درهای بسته اعدام کردند. اما چپ اعتراضی نکرد. آیندگان را بستند اما چپ کاری نکرد. حجاب اجباری بر سر زنان کردند، باز هم چپ کاری نکرد، جلوی آزادی احزاب را گرفتند باز کاری نکردند. خلاصه حقوق دمکراتیک را یکی بعد از دیگری سرکوب کردند و ما حواسمان جای دیگر بود. همه می دانید که طومار دراز است. توگویی نوعی ناتوانی بنیادی در چپ ایران وجود داشت که نه تنها علیرغم ۴ ماه اعتصاب عمومی کارگری چشم انداز انقلاب سوسیالیستی را نبینند که حتی در چارچوب همان انقلاب دموکراتیک شان، به مسأله دفاع از حقوق دموکراتیک کم بها بدهند. و این را

بسیاری از ما در ارتباط با عدم برش چپ از سنت‌های حزب توده و استالینیزم می‌دانستیم. بنابراین ضرورت احیای سنن دموکراتیک چپ و نوعی بازگشت به سوسیالیزم مارکسیستی، سوسیالیزم از پایین، سوسیالیزمی که گسترش حقوق دموکراتیک را در بنیاد مطالبات خود قرار می‌دهد، نیز به اصل دوم پلاتفرم نوشته نشده این اتحاد اضافه شد.

نکته سوم این بود که بسیاری از کادرهای چپ به این نتیجه رسیده بودند که در واقع گروه‌بندی‌های موجود در چپ ایران تا اندازه‌ی زیادی تصنعی و معرف نوعی خودفریبی است. یعنی خطوط چندگانه‌ای که در آن زمان درون چپ ایران وجود داشت، هر چند که خود فکر می‌کردند بر اساس مرزبندی بین انقلاب و ضدانقلاب، بین خلق و ضدخلق و یا بین انقلابیون و فرصت‌طلبان شکل گرفته‌اند، در واقع در سر بزنگاه تاریخ و از لحاظ مسائل عمده‌ی انقلاب تفاوت کیفی با یکدیگر نداشتند. تجربه‌ی عملی خود انقلاب نشان داد که همان تمایلات فرصت‌طلبانه و رفورمیست که همه می‌دانستیم در مثلاً حزب توده وجود دارد از درون همه‌ی خطوط دیگر هم بیرون آمد. برش فداییان از رفورمیزم حزب توده از پیدایش اکثریت جلوگیری نکرد و تمام مبارزات جریان‌ات مانوئیست علیه سوسیال امپریالیزم صفوف آن‌ها را از همکاری با ضدانقلاب مصون نگه نداشت. همان کثافات توده‌ای از سایر خطوط نیز بیرون زد. بنابراین تا سال ۶۰ برای کادرهای مبارز و صادق چپ دیگر روشن شده بود که این مرزبندی‌ها اگر نگوییم تصنعی دست کم ناکافی بودند.

اگر قرار باشد در اولین تند پیچ مبارزه‌ی طبقاتی همه‌ی سازمان‌ها کلاً یا بخشاً به همان منجلاب سازشکاری سقوط کنند، پس یک جای اساسی کار ایراد



دارد، باید حتماً ایرادی عمده در تنوری. برنامه. استراتژی، تحلیل و یا سوابق مبارزاتی ما باشد که باعث این پدیده می شود. بنابراین برای آن ها که می دیدند واضح بود تا به آن اندازه هم که خودشان قبلاً تصور می کردند، مرزبندی دقیقی با سازشکاری و فرصت طلبی نداشتند، دستکم روشن بود که جریانات مبارز باید از مرزهای تصنعی چنین تشکیلاتی عبور کنند و کارزاری جدی برای ایجاد گروه بندی نوینی از انقلابیون چپ را به راه اندازند. پیشنهاد نشریه ی مشترکی که هم راهنمای عمل مبارزاتی این عده باشد و هم امکان بحث و تبادل تجربه و نظر مابین آن ها را فراهم کند، در همین دوره بود که شکل گرفت. بویژه باید در نظر داشت که در آن شرایط سخت شکست و عقب نشینی برای بسیاری از ما روشن بود که اگر همکاری و اتحادی جدی بین چنین نیروهایی شکل نگیرد و مقاومتی جدی علیه ضدانقلاب سازمان نیابد، بازمانده نیروهای چپ نیز تار و مار خواهد شد.

نکته چهارم این بود که ما به این نتیجه رسیدیم که در واقع چپ ما چپی کارگری نبود، نه ریشه های کارگری داشت و نه در کل دوره ی انقلاب بطوری جدی به چرخشی واقعی در جهت مسائل طبقه ی کارگر دست زد. و اینک که ضدانقلاب پیروز شده بود و حمله ی تهاجمی وحشیانه ای را به نیروهای رادیکال آغاز کرده بود، چپ فاقد آن پایه های اجتماعی بود که بتواند در دفاع از خود به حرکت در آورد و یا حتی عقب نشینی حساب شده ای را همراه با آن و از درون آن سازمان دهد. در واقع یکی از بزرگ ترین کمبودهای چپ این بود که حتی در دوران گشایش نسبی بعد از انقلاب نیز نتوانست پایگاه اجتماعی و توده ای قابل ملاحظه ای را در درون طبقه ی کارگر ایجاد کند. و

البته چنان چه در سه سال فرصتی که از دست رفت چنین کاری را نکرد در دوره ی سرکوب حتی اگر می خواست هم نمی توانست. موقعی که ضدانقلاب موج حمله را آغاز می کند، اگر شما به نقد ریشه نداشته باشید، بسیار راحت تر قلع و قمع خواهید شد. برای ما واضح بود که چپ باید به ارزیابی دقیق و عمیقی از این کارنامه مبادرت کند و چرخش جدی بطرف طبقه ی کارگر را به هم و غم اصلی اش تبدیل کند. در میان بسیاری از ما از همان زمان تلاش برای بازسازی صفوف چپ در دل جنبش کارگری آغاز شد. طرح ایجاد کمیته های مخفی کارگران پیشگام در مراکز کارگری از دل همین ملاحظات بیرون آمد. پیشنهاد ما به سایرین ساده بود. می گفتیم به جای اینکه دنبال این یا آن ماجراجویی نظامی راه بیفتید، به درون طبقه چرخش کنید و به جای ساختن جوخه های رزمی در عالم مالیخولیا از فرصت موجود برای ایجاد کمیته های مخفی برای مبارزه درازمدت بر زمین سفت جنبش کارگری استفاده کنید.<sup>۸</sup>

و نکته پنجم یا نکته اصلی اینکه اگر به گفته ی لنین استراتژی اصلی ما ساختن حزب پیشگام انقلابی است باید اذعان داشت که در تحقق این استراتژی در همان قدم های اولیه درجا زده ایم. هیچ یک از سازمان های موجود نه تنها ظرف مناسبی برای انجام چنین وظیفه ای در اختیار صفوف چپ قرار ندادند که عملاً بدل به مانع آن شدند. نه خود برنامه و استراتژی درستی برای این کار ارائه می کردند و نه به مبارزین درون تشکیلات خود اجازه حتی بحث این مشکلات را می دادند. سرکوب مباحثات درونی و افترا زنی به مبارزینی که در مقابل این وضعیت قد علم کرده بودند از همان زمان شدت گرفت. ضرورت

<sup>۸</sup> - این تلاش ها عاقبت به انتشار نشریه ی ماهانه کارگری نظم کارگر انجامید که تا ضربات اردیبهشت ۶۲ ادامه داشت.

بحث و تبادل نظر بین گرایش‌های انتقادی که در دل همه‌ی تشکل‌های موجود شکل گرفته بود و تدارک زمینه‌های فعالیت مشترک بر اساس نکات کلیدی مورد توافق نیز در تقابل با این جریان از همان زمان به راه افتاد. پیشنهاد بولتن بحث و سازماندهی گرایش سوسیالیزم انقلابی نتیجه‌ی عملی این مذاکرات بود.

در یک سری از سازمان‌های موجود، مثلاً در اقلیت، در تشکیلات خود ما و یا در سازمان وحدت چنین تمایلاتی بر اساس پلاتفرم‌های نوشته شده، شکل گرفت و ما به مرحله‌ی رد و بدل کردن اسناد کتبی پیرامون استراتژی انقلاب سوسیالیستی در ایران، مفهوم حزب انقلابی پیشگام، ساختار دولت در ایران، ماهیت طبقاتی رژیم مذهبی و وضعیت سیاسی نیز رسیدیم. این بحث و همکاری در داخل تا اواخر سال ۶۱ ادامه داشت، اما سال‌های ۶۰ و ۶۱ سال‌های شکست و ضربات نیز بود. عملاً قبل از این که این تلاش‌ها به دست آورده‌های مهمی منجر شود، خود ما نیز ضربه خوردیم و ضربه‌ای سنگین. بسیاری از کادرهای اصلی این اقدامات از دست رفتند و برخی از ما بالاجبار به تبعید کشیده شدیم. خیلی از ما از همان اواسط ۶۱ یا مخفی شدیم یا بخارج رفتیم.

در خارج اما این مباحثات ادامه پیدا کرد. بویژه در پاریس. خود ما مثلاً در آن جا نشریه‌ای راه انداختیم به اسم سوسیالیزم و انقلاب، به مثابه نشریه‌ی یک گرایش مشخص در این مباحثات. این نشریه چندین سال منتشر شد و به بسیاری مباحثات برنامه‌ای و تئوریک دامن زد. اگر دوستان یادشان باشد سال‌های ۶۱ تا ۶۳ بسیاری از نیروهای اپوزیسیون که به خارج می‌آمدند از پاریس سر در می‌آوردند. در واقع بسیاری از کادرهای اصلی اغلب سازمان‌های موجود در پاریس حضور داشتند و طبعاً در همین دوره سلسله

سمینارهای عمده‌ای بین نیروهای چپ به راه افتاد. بر سر مسائلی مثل استراتژی انقلابی، مرحله‌ی انقلاب، ماهیت رژیم، رابطه‌ی دموکراسی و سوسیالیزم و بسیاری مسائل دیگر که می‌توانست به شکل‌گیری جریانی جدید کمک کند. و تقریباً همه‌ی گرایش‌هایی که آن زمان در پاریس بودند در این مباحثات شرکت کردند. راه کارگر، رزمندگان، پیکاری‌های سابق، طیف‌های مختلف اقلیت، جریانات پیرامون توفان و رنجبران و بسیاری از افراد و محافل مستقل و منفرد.

مدتی بعد در این بحث نیز وقفه افتاد، بویژه بعد از کشتار ۶۷. اساساً خیلی از جریانات از پاریس پراکنده شدند و دیگر امکان پیشبرد این مباحثات فراهم نبود. اما بیشتر خود دوران تبعید، دوران خارج از کشور، دوران یأس و دلسردی و دلمردگی که به تدریج حاکم شده بود، در روند این بحث‌ها اثر مخرب خود را داشت. از این به بعد، در کنار جریان بحث سالم نقد بر گذشته برای پیشبرد مبارزات آینده، بحث صفوف بیمار چپ که نقد بر گذشته را به وسیله‌ای برای توجیه پذیرش وضعیت موجود و یا فرار از جبهه کرده بودند، نیز به نحو روزافزونی مشاهده می‌شود. به هر حال هر چند که حجم اینگونه مباحثات کم شد و تمرکز خود را از دست داد. اما در سطوح محلی به اشکال مختلف ادامه یافت. مثلاً در همین سال‌ها چندین سمینار محلی در لندن، هامبورگ، هانور، برلن و استکهلم برگزار شد و مباحثات بصورت پراکنده و ضمنی در بسیاری جاهای دیگر نیز ادامه داشت.

بحث‌ها کماکان پیرامون چرایی اتحاد چپ و چگونگی آن دور می‌زد. بتدریج حتی جریانات مشخصی نیز در مباحثات شکل گرفت. از گرایش‌های همه با همی گرفته تا کسانی که وحدت را فقط با هم کیشان خودشان مجاز

می‌دانستند، در این مباحثات وجود داشت. گرایش‌هایی بودند که از مقوله‌ی اتحاد تشکیل فوری حزب جدید را استنتاج می‌کردند و گرایش‌هایی که جز اتحاد عمل مشروط هیچ اتحاد دیگری را برسمیت نمی‌شناختند. و البته طبق معمول جریان‌اتی هم بودند (و هستند) که نقداً خود را محور کائنات می‌دانستند و اساساً وحدت با کسی را قبول نداشتند.

اینگونه تلاش‌ها عاقبت در اوایل دهه ۹۰ منجر به نشستی شد که همه را برای نشست بزرگ اتحاد چپ دعوت کرد. قبل از چنین نشستی اما انگیزه‌ی اغلب جریان‌ات دعوت‌کننده یا شرکت‌کننده از اتحاد یا روشن و اعلام شده نبود و یا اگر هم گفته شده بود، چندانکه و معمولاً متناقض بود. به هر حال در خود این نشست، موسوم به نشست دوم، پس از چند روز بحث عاقبت پلاتفرم اتحاد چپ کارگری به اتفاق آرا تصویب شد. و بررسی بعدی این پلاتفرم نشان می‌دهد که انگیزه‌ها هر چه که بود، آن چه تصویب شد در تداوم همان مباحثاتی بود که در داخل در سال ۱۳۶۰ شروع شد. در آن نشست برخی از ما که از آن تجربه ایران سال ۶۰ و ۶۱ آمده بودیم، نیز حضور داشتیم. و بسیاری از رفقای که عمدتاً از خارج کشور بودند نیز به همین مباحثات و روش جلب شدند. ناگفته نماند که در داخل هیات‌های نمایندگی برخی از جریان‌ات حاضر در آن نشست نیز رفقای بودند که از دل همان مباحثات داخل آمده بودند. در واقع در این نشست غیر از جریان‌ات توده‌ای اکثریتی کم و بیش همه‌ی جریان‌ات چپ به صورتی حضور داشتند - چه جریان‌ات و گروه‌های مشخص چپ و چه افراد و محافل مستقل یا منفرد (به جز سازمان اقلیت توکل و حزب کمونیست کارگری حکمت. کومله نیز به عنوان ناظر شرکت داشت). باز تأکید کنم، این پلاتفرم مورد توافق همه بود و علیرغم حرف‌هایی که

بعضی‌ها بعدها در رد این پلاتفرم زدند باید به یادشان انداخت کسی آن جا به زور وادارشان نکرد چیزی را امضا کنند. و اتفاقاً همین ماجرای امضا کردن یک منشور و قبل از خشکیدن مرکب آن زیر قول خود زدن، خود یکی از نمونه های عدم بلوغ چپ ایران است.

به نظر من این پلاتفرم مبنایی بود لازم و کافی برای اتحاد چپ، و مبنایی درست و اصولی برای اتحاد طیف رادیکال چپ که به اعتقاد من حتی بعد از ۱۲ سال به قوت خود باقی است و حتی امروزه نه چندان احتیاجی به افزودن چیزی دارد و نه کم کردن. هیچ جریان و نشستی نیز نتوانسته بهتر یا دقیق تر از آن پلاتفرم دیگری بنویسد. پرسیدنی است کسانی که هر روز خیمه شب بازی جدیدی برای وحدت به راه می اندازند، آیا نباید اول توضیح دهند اگر در امر وحدت جدی بودند چرا همین وحدت قبلی را رها کردند؟ و به چه پلاتفرم یا نتیجه ای رسیدند که همین جا بهترش را نرسیده بودیم؟ در این جا من نکات اصلی این پلاتفرم را باز می کنم و در ضمن توضیح تفکر پس پشت این نکات به بحث اصلی خودم درباره ی اتحاد چپ بر می گردم.

اولین مسأله که شاید عمده ترین مسأله پلاتفرم باشد، مسأله تعریف طیف رادیکال بود. اگر این اتحاد، اتحاد بزرگ همه ی طرفداران سوسیالیزم نیست، پس مرز کجاست؟ این مبحث تا به امروز هم سر همه را به خود مشغول کرده است. سنوال ساده بود، اما جواب دشوار. اگر چنین طیفی آن چنان تعریف مشخصی داشته باشد که همه بدانند، پس فقط می تواند بدین معنی باشد که این طیف به صورتی شکل گرفته و با حدود و ثغور مشخص نقداً وجود دارد. در چنین صورتی چه نیازی به اتحاد است؟ و اگر وجود ندارد پس چگونه می توان مرزهای آن را مشخص کرد؟ البته اگر فکر کنیم فلان تعداد از گروه و

سازمان‌ها نقداً در طیف رادیکال هستند و مسأله فقط مسأله‌ی پراکندگی است، کار بسیار ساده می‌شود. مسأله تعریف طیف به امر مذاکره، توافق و جمع‌بندی محورهای مشترک خلاصه می‌شود. اما اگر الزاماً هیچ کدام از این جریانات در کلیت خود نماینده‌ی این طیف نباشند، همان طور که تجربه خود انقلاب اثبات کرد، پس توافق بر سر مخرج مشترک آن‌ها یعنی توافق بر سر نظریاتی که خود عامل شکست بودند. پلاتفرم، اما، روش خاصی برای پاسخ به این سنوال را اتخاذ می‌کند. و به اعتقاد من تنها روش همین است.

باید در نظر داشت زمانی که این پلاتفرم نوشته شد هم شوروی و هم چین رسماً و با آغوش باز به اردوی سرمایه پیوسته بودند. ما، چپ ایران، اضافه بر بحران وخیم خودمان به عنوان چپ ایرانی اکنون باید بار بحران بین‌المللی اعتبار سوسیالیزم را نیز بدوش می‌کشیدیم. " اردوگاه سوسیالیستی " چه در مدل روسی و چه چینی نه تنها اینک روشن شده بود هر چه بوده سوسیالیستی نبوده بلکه بسیار فجیع تر و وحشتناک تر از آن بوده که حتی دشمنانش می‌گفتند. و در ضمن در نظر داشته باشیم که اکثریت قریب به اتفاق چپ ما مستقیم یا غیرمستقیم وابسته به یکی از این دو قطب بود.

پلاتفرم، این واقعیت بین‌المللی و وضعیت طیف رادیکال را بدینگونه بیان می‌کند و اهداف اتحاد چپ را از آن نتیجه می‌گیرد: بحران جنبش کمونیستی ایران با خود ویژگی‌های آن در بستر بحران جنبش جهانی کمونیستی از شکل‌گیری و سازماندهی سوسیالیزم رادیکال کارگری در ایران جلوگیری کرده است. هدف از "اتحاد چپ کارگری" ایجاد شرایطی است که به رشد و سازماندهی این طیف کمک کند و تلاش مشترک ما در راه سازمانیابی طبقه‌ی کارگر و ایجاد حزب انقلابی آن را ممکن سازد.

بدین ترتیب، در واقع گفته شده عدم وجود طیف رادیکال خود از عوارض بحران است. بحرانی نه با ابعادی صرفاً ایرانی که جهانی. بنابراین مشاجره بر سر حدود و ثغور طیفی که وجود خارجی ندارد. فایده ای به حال ما نخواهد داشت. و اساساً هدف از اتحاد چپ کارگری ایجاد شرایطی است که به شکل گیری این طیف در ایران کمک کند.

یعنی، در همین پاراگراف اول در واقع اهداف اصلی این اتحاد نیز بیان شده است. این صرفاً یک اتحاد عمل نیست. ساده یا پیچیده، کوتاه یا درازمدت. بلکه اتحادی است به وضوح سیاسی و با اهدافی سیاسی برای کار متحد و مشترک در راه ایجاد گرایش سوسیالیسم رادیکال کارگری و عاقبت ایجاد حزب انقلابی طبقه ی کارگر. به عبارت ساده تر، دقیقاً نگاهی به ضرورت اتحاد شبیه همان که در سال ۶۰ و ۶۱ در مباحثات داخل مطرح شد.

متأسفانه، حتی خیلی از جریاناتی که زیر این پلاتفرم را امضا کردند، در عمل این طرز تلقی را قبول ندارند. در میان طرفداران اتحادهای گوناگون همیشه هستند جریاناتی که خود را تافته ی جدابافته ای می دانند که تنها هدفشان از اتحاد در واقع ارشاد دیگران است و الا خود به نقد تجسم زنده حزب انقلابی طبقه ی کارگر هستند، و همین طور افراد مستقلی که تصور می کنند تجربه محدودشان با این یا آن سازمان تصنعی آن ها را به چنان سنگ محکی تبدیل کرده که می توانند با یک نگاه انقلابی را از ضدانقلابی تشخیص دهند. پلاتفرم، برعکس، به صراحت اشاره دارد که چنین گرایشی به صورتی مشخص وجود ندارد و باید با هم آن را بسازیم.

به عبارتی ساده تر، در همان نشست و به شکلی در همین پاراگراف اول پلاتفرم گفته شده بهتر است از همین اول سر سه نکته روشن باشیم. نخست



اینکه این وحدت در طیف چپ رادیکال کارگری است و نه طیف سازش طبقاتی. اتحاد چپ است نه چپ و راست با هم. درست است که بحران داریم و شکست نیز خورده ایم. اما از پشت کوه قاف نیز نیامده ایم که تصور کنیم با همه می توان متحد شد. و همه می دانیم همین الان هنوز هم عده ای هستند که به نحوی از انحاء خواهان وحدت این دو طیف اند. ثانیاً، در حال حاضر چنین طیفی چه در خود ایران و چه در خارج کشور به معنای دقیق کلمه و به مثابه طیفی با شکل و شمایل روشن وجود ندارد. در داخل در حال شکل گیری است در صورتی که در خارج در حال تغییر و تبدیل و تجزیه. سوم اینکه پس هدف از این اتحاد فقط می تواند کار مشترک برای سر و سامان دادن به این طیف باشد. بنابراین نه صرفاً نوعی اتحاد عمل است و نه نوعی فرقه جدید در مقابل سایر فرقه ها.

اما همین جا تناقضی در وضعیت ما وجود دارد که جز دو راه حل ندارد. و آن اینکه اگر هنوز طیف مشخصی با حدود و تغور معینی نداریم، پس چگونه می توانیم اصول و پایه های نظری یا برنامه ای آن را بنویسیم؟

برخی راه ساده را انتخاب می کنند و فکر می کنند مخرج مشترک خودشان با دیگران در واقع پلاتفرم این طیف است. یعنی، ببینیم همه با چی موافقیم پس همان می شود پلاتفرم اتحاد. اولین اشکال اینگونه مخرج مشترک ها این است که طرفین فرض را بر این می گذارند که پس برنامه خودشان در این طیف جای دارد. در صورتی که اتفاقاً برش از لااقل بخشی از همان برنامه پیش شرط ساختن این طیف است. اشکال دوم هم این که بستگی به ترکیب پشت این مخرج مشترک ها خطر پیدایش چندین مخرج مشترک مختلف و گاهاً متضاد هست. همین طور که جلوی چشمانمان امروز داریم. و تازه از اشکال اصلی

بگذریم: مخرج مشترک کشیدن همیشه یعنی تنزل مشترک به عقب افتاده ترین سطح.

اتفاقاً راه درست این است که ذهنی نباشیم و از خودمان حرکت نکنیم. از خود طیف همان طور که هست و همان طور که از دل انقلاب ۵۷ و سپس شکست آن شکل گرفت آغاز کنیم. عناصر این طیف زیادند چه در درون این یا آن سازمان و چه به صورت منفرد و مستقل. کسانی که مثلاً در طول این مبارزات به سازش با ضدانقلاب کشیده نشدند و مرز انقلاب و ضدانقلاب را مخدوش نکردند. آیا از این ها کم داریم؟ گردآوری تجربیات مشخص همین عناصر می تواند حداقل هایی از شکل و شمایل طیف آینده را نشان دهد. به عبارت ساده تر می توان بر اساس همین تجربه موجود گفت که خطوط کلی آن طیفی که باید باشد و لازم است که باشد چیست. با این متد لاقط به جای سقوط به سطح عقب افتاده ترین نظر همه باید خود را به سطحی بالاتر از وضعیت فعلی بالا بکشیم.

بدین ترتیب، در بخش بعدی پلاتفرم تلاش شده آن حداقل هایی که بر اساسشان می توان گفت وجوه مشخصه ی اصلی این گرایش جدید باید چه باشد، فورموله شوند. به عبارت ساده تر، بر اساس تجربه حاضرین در آن نشست اگر قرار باشد چنین گرایشی شکل بگیرد باید چه کسانی بیایند، چه اعتقاداتی داشته باشند و چه اقداماتی را در مقابل خود قرار دهند. به معنایی مشخصات و مشغله های اصلی این طیف ترسیم شده. البته در نظر گرفته شود که این پلاتفرم در یک نشست سه روزه تدوین و به تصویب رسیده و بنابراین تمام نواقض کار عجولانه را در خود دارد. اما خود پلاتفرم هم به این مسأله اشاره دارد که این پلاتفرم تنها شکل ممکن بیان این طیف نیست و اساساً ما

نویسندگان آن خود را جایگزین آن طیف نمی‌کنیم. اما با همه ی این نواقص به زعم من همه حرف های اصلی که باید زده می شد در همین چند بند ساده آمده است.

نوشته شده اولین اصل اعتقاد در حرف و عمل است به "ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران و تشکیل دولتی کارگری متکی بر ارگان های خود حکومتی کارگران و زحمتکشان برای تحقق بدیل سوسیالیستی در مقابل این رژیم". به عبارت ساده تر طیف رادیکال جنبش کارگری آن طیفی است که برای سرنگونی انقلابی رژیم و جایگزینی آن با دولت کارگری می جنگد. و نه هر نوع دولت کارگری، بلکه دولت کارگری متکی بر ارگان های خودحکومتی کارگران و زحمتکشان، یعنی شوراها. یعنی دولتی که در آن قدرت در دست خود توده‌هاست نه برگزیدگان. در ضمن تأکید شده که انقلاب سوسیالیستی به یک آینده دور دست و آگذار نمی شود بلکه به مثابه بدیلی بلاواسطه در مقابل رژیم سرمایه داری فعلی مطرح است. و باز هم به عبارت ساده تر، یعنی طیفی که خواهان سرنگونی رژیم سرمایه داری برای آغاز گذار به سوسیالیزم است.

این بند اول بود. اینجا مسأله استراتژی کلی این طیف روشن شده است. پاسخ صریح به مشکلی که در انقلاب قبلی داشتیم. یعنی اینکه اگر چپ رادیکال خواهان ایجاد بدیلی واقعی در مقابل آلترناتیوهای بورژوایی موجود است باید قبل از هر چیز بدون هرگونه رودروایستی استراتژی سوسیالیستی صریح و روشنی را ارائه کند. تزه‌ای انقلاب دمکراتیک نوین و بطور کلی انقلاب مرحله ای ماجراهایی بودند که ما را به دام سازش با ضدانقلاب انداختند. برش قطعی از این گذشته شرط بازسازی چپ است. بنابراین نمی توان به جای

گفتن این حرف ساده و روشن ده ها نشست گذاشت که به مخرج مشترک استراتژی های سازمان های موجود برسیم. البته، این که جزئیات این استراتژی جدید چیست نیاز به کار مشترک بعدی خواهد داشت. از همین امروز نمی توان بر سر تمام جزئیات آن روش بود. دقیقاً یکی از دلایل اتحاد همین است که باید با هم به این استراتژی دست یابیم.

در پس پشت نکته دوم این نهفته بود که امروزه اعتقاد به سوسیالیزم بدون مشخص کردن نوع آن به خودی خود چیزی را مشخص نمی کند. بخصوص با در نظر گرفتن بحران اعتبار سوسیالیزم که بعد از فروپاشی شوروی و اقمارش جنبش جهانی کارگری را در بر گرفته ، این یک ضرورت حیاتی است که روشن کنیم منظورمان از سوسیالیزم چیست. حتی اگر شده در سطحی کلی. مضافاً به این که در خود ایران، در سنت غالب در چپ ایران، و بر اساس تجربه اغلب کادرهای این طیف در خود انقلاب، درک ما از سوسیالیزم ایراداتی اساسی داشتند. همین که شاید ۹۹٪ سازمان ها و گروه های چپ ما یا شوروی و یا چین را مدلی از سوسیالیزم می دانستند، خود بزرگ ترین تراژدی چپ ما بود.

بنابراین در بند دوم تلاش شده مفهوم روشن و صریحی از سوسیالیزم ارائه شود. باز هم نه بر اساس مخرج مشترک نظرات موجود بلکه با روش از خود تجرید کردن و بازگشت به تجربه و تنوری خود جنبش سوسیالیستی. بازگشت به همان تعاریفی که زیر آوار بحران مفقود شده اند. "اعتقاد به سوسیالیزم به مفهوم گسترش دموکراسی در تمام عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، الغای استثمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خودمدیریت تولیدکنندگان و الغای طبقات اجتماعی." یعنی، پس از درهم شکستن دولت بورژوازی و

استقرار دولت کارگری دموکراسی باید در تمام عرصه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گسترش یابد، یعنی، برای ما سوسیالیزم جامعه ای است که در آن در تمام حوزه های فعالیت اجتماعی سرنوشت مردم در دست خود مردم است. در چنین جامعه ای استثمار و طبقات ملغی شده اند و مدیریت تولید در دست خود تولیدکنندگان است. به عبارت ساده تر، جامعه ای که در آن شکل مالکیت اجتماعی (یعنی مالکیت سوسیالیستی) غالب شده است.

به اعتقاد من این جا چیزی جز تعاریفی که همواره جنبش سوسیالیستی بعد از مارکس بدان باور داشته گفته نشده است، اما، با تأکید بر همین مفهوم ساده و روشن نیز ما به جای اتکاء به مخرج مشترک چپ موجود با چندین اشتباه سنتی و تاریخی آن مرزبندی کرده ایم.

اولی همان تعریف رایج از سوسیالیزم است که دولتی کردن را مساوی با سوسیالیزم می داند. این جا دقیقاً گفته شده منظور از سوسیالیزم مالکیت دولتی نیست. دولتی کردن ممکن است اولین قدم در راه اجتماعی کردن باشد، اما به وضوح خود آن نیست. مالکیت سوسیالیستی چیزی جز استقرار مالکیت اجتماعی نیست، یعنی خودمدیریت تولیدکنندگان. اگر توده ای تولیدکننده بر محصول اضافی که خود تولید می کند کنترل نداشته باشد، یعنی اگر خود نتواند تصمیم بگیرد که با محصول اضافی چه کند، پس هنوز استثمار می شود. یعنی، اگر در چارچوب دولت کارگری، دموکراسی نباشد مالکیت دولتی به مالکیت اجتماعی تبدیل نخواهد شد.

نکته سوم این که امروزه ما باید به مسأله دموکراسی پاسخ دقیقی بدهیم. چه مسأله مبارزه برای دموکراسی قبل از تشکیل دولت کارگری و چه مسأله رابطه سوسیالیزم و دموکراسی در دوران گذار به سوسیالیزم. بویژه با در نظر

گرفتن مدل استبدادی شوروی و اقمارش ما ناچاریم مرزبندی مشخص خود با این سنت را روشن کنیم. در بند ۳ پلاتفرم این مرزبندی به صراحت ترسیم شده است. این جا نیز ما کاری به مخرج مشترک گروه ها نداشتیم، بلکه از نیاز جنبش و طیف رادیکال کارگری حرکت کردیم. بدین ترتیب، ضمن بازگشت به سنت خود مارکس، تأکید شده است که برای طیف رادیکال جنبش کارگری مبارزه برای سوسیالیسم از مبارزه برای دموکراسی جدایی ناپذیر است و این طیف از آزادی های بی قید و شرط سیاسی، حق رأی همه آحاد جامعه و حق تعدد احزاب برای همه ی لایه ها و طبقات اجتماعی همواره دفاع می کند. تشکیل دولت کارگری نه تنها به معنای محدود شدن این حقوق نیست که برای اولین بار شرایط برای تحقق شان به شکلی واقعی تر و گسترده تر از سرمایه داری فراهم خواهد شد.

به عبارت ساده تر، این جا با دو سنت رایج برش شده. اول کسانی که فکر می کنند دموکراسی نردبانی است برای رسیدن به قدرت که بعد از استقرار دولت کارگری می توان کنار گذاشت و دوم کسانی که دموکراسی را اساساً بورژوایی می دانند. دموکراسی سوسیالیستی یعنی فراتر رفتن از دموکراسی بورژوایی. یعنی گسترش آن نه فقط در حوزه روبنایی که نیز در حوزه تولید. در واقع این نوعی بازگشت به سنت خود مارکس است که اعتقاد داشت بدون مبارزه برای الغای استثمار و طبقات به دموکراسی به مثابه حاکمیت مردم نخواهیم رسید.

هدف از نکته چهارم مرکزی کردن جنبش کارگری است. در این بند گفته شده که هدف اصلی این طیف کمک به سازماندهی کارگران و زحمتکشان بر پایه ی منافع و مواضع طبقاتی، بر محور ستیز کار و سرمایه و یاری رساندن به

تجمع و تشکل مستقل کارگران و شرکت در مبارزات جاری اقتصادی، سیاسی اجتماعی و فرهنگی آنان است. در واقع باز هم نوعی تأکید بر درس اصلی شکست، که همانا فقدان جناح چپ در دل خود جنبش کارگری بود.

در بند پنجم به سایر مبارزات و مسائل اجتماعی اشاره شده و تأکید کرده ایم مبارزه علیه نظام اجتماعی و فرهنگی مردسالار و پدرسالار، مبارزه علیه نژادپرستی، مبارزه برای رفع کلیه تبعیضات فرهنگی، ملی، مذهبی و جنسی باید بمثابة اجزا جدایی ناپذیری از مبارزه برای سوسیالیسم تلقی شوند. به عبارت ساده شرکت در این مبارزات و دفاع از ضرورتشان را نمی توان به آینده سوسیالیستی موکول کرد. اگر برای همه ی این ها از همین امروز مبارزه نکنیم، در واقع سوسیالیسم نیز تحقق نخواهد یافت.

و عاقبت، در اصل ششم بر اعتقاد به انترناسیونالیسم کارگری و پای بندی به ملزومات آن تأکید شده است. و در کردار. و نه به مثابه شعاری زینت دیوار. این ۶ نکته، به اعتقاد ما، اصول حداقل این طیف را بیان می کنند. و ازه ی "ما" باید این جا به عنوان ما شرکت کنندگان در آن نشست تلقی شود. در خود پلاتفرم تأکید شده " ما شرکت کنندگان در این نشست نه خود را به مثابه کل طیف سوسیالیسم کارگری تلقی می کنیم و نه خواهان جایگزین کردن خود به جای آن هستیم". بنابراین خود پلاتفرم تأکید دارد که این نه تنها پلاتفرم ممکن است و نه الزماً پلاتفرمی نهایی، بلکه در یک نشست مشخص بین عده ی مشخصی از فعالین جنبش چنین جمع بندی مشخصی از مسائل و وظایف جاری طیف چپ رادیکال جنبش کارگری مورد توافق قرار گرفت. پس این وظیفه ی سایر کسانی است که خود را در این طیف می دانند که یا به آن اضافه کنند و یا

از آن بکاهند. و ناگفته نماند تا به همین امروز نه کسی کلمه ای افزوده و نه کم کرده.

از نظر شخص من، و تاکید کنم صرفاً نظری است شخصی، همین چند خط از تمام برنامه های موجود تمام محافل و سازمان های به اصطلاح چپ ما دقیق تر و پیشرفته تر است. و اگر در سال ۵۷ جریان عمده ای وجود می داشت که از همین خطوط دفاع می کرد، وضعیت ما آن چه امروز هست نبود.

با این وجود، بلافاصله اضافه شده که "این مبانی هر چند که به روشن شدن نقاط تمایز این طیف از سایر جریانات مدعی سوسیالیزم اما وابسته به اقشار و طبقات غیرپرولتری کمک می کنند، نمی توانند بمثابة شروط کافی برای وحدت حزبی تلقی شوند. این اتحاد خصلتی رشدیابنده دارد و بر اساس دوره ای از بحث، تبادل نظر و همکاری های عملی و با تشویق و ترغیب گرایش های متفاوت نظری در هر چه بیش تر مشخص کردن خود، شرایط را برای اعتلای این اتحاد و تدارک وحدت حزبی آینده که در آن حق گرایش و جناح به رسمیت شناخته می شود، فراهم می سازد".

بنابراین مبانی فوق هر چند مهم و کلیدی اما نباید به سطح یک پلاتفرم حزبی ارتقا داده شوند. البته همین ها نیز برای هر وحدت حزبی در آینده لازم اند، اما کافی نیستند. اتحاد چشم انداز خود را بر آن گذاشته است که پس از دوره ای از بحث، تبادل نظر، همکاری و مبارزه مشترک براساس و پیرامون اهداف این پلاتفرم به خطوط کلی برنامه مشخص تری که بهتر از امروز بیانگر تعریف ما باشد، دست خواهیم یافت. با این مزیت که چنین برنامه ای صرفاً نوعی برآیند برنامه های موجود نیست، بلکه برنامه ای جدید است که با هم به آن رسیده ایم.



در ضمن طبیعی خواهد بود که در چنین فرآشدهی گرایش‌های مشخص و مختلفی نیز شکل بگیرند. چه پیرامون مسائل مشخص و چه به صورت گرایش‌های عمومی‌تر و یا حتی اختلافات برنامه‌ای. به همین دلیل پلاتفرم به درستی تأکید کرده است که از همین حالا باید پذیرفت، در آن حزب آینده که باید با هم بسازیم قرار نیست که پیشوایی در رأس باشد و همه یک خط و یکدست طرفدار خط مشی رهبری. حزب سالم انقلابی حزب یکدست و یک خط نخواهد بود. بلکه حزبی خواهد بود که در آن هر فردی بر اساس تجربه خود ادراک مشخصی از اوضاع دارد که احتمالاً با دیگری یکی نیست. جنبه‌ی دموکراتیک در دموکراتیک سانت‌رالیزم دقیقاً در این است که به تبادل دموکراتیک این تجربیات کمک کند. باید با هر نوع بوروکراسی تشکیلاتی که به نحوی از انحاء بخواهد از چنین بحث ضروری و خلاق‌جویی کند، برش قطعی کرد. بنابراین باید گفت در آن حزبی که قرار است با هم بسازیم حق تشکیل گرایش و جناح به رسمیت شناخته خواهد شد.

تا جایی که من اطلاع دارم شاید این اولین پلاتفرمی در مباحثات درون چپ باشد که چنین اصلی را به صراحت به رسمیت شناخته است. این یکی دیگر به هیچ وجه نمی‌تواند از مخرج مشترک اصول موجود بیرون آمده باشد. و اتفاقاً این یکی از همان اصولی است که همه باید خود را تا سطح آن بالا بکشیم. و دقیقاً ناتوانی در انجام این کار است که برخی از امضاءکنندگان پلاتفرم را به نفی همین اصل کشاند.

در خاتمه نوعی راه کار تشکیلاتی نیز برای پیشبرد اهداف اتحاد پیشنهاد شده که شاید امروزه در پرتو تجربه بتوان گفت ساده‌انگارانه و لااقل تا اندازه‌ی زیادی تصنعی بود. گفته ایم کسانی که خود را در این طیف می‌دانند،

باید برای پیشبرد اهداف اتحاد دست به کار ایجاد "واحد‌های پایدار خود سامان" محلی بشوند. تلاش برای ایجاد این واحدها و فرسایشی که به دنبال داشت ضربه بزرگی به شور و شوق اولیه این اتحاد وارد ساخت.

این، به طور خلاصه آن پلاتفرمی بود که توافق کردیم و همان طور که سعی کردم توضیح دهم به اعتقاد من محتوای آن بسیار با برداشت‌های رایج دیگر از اتحاد چپ تفاوت دارد. بنابراین در خاتمه یادآوری کنم، صحبت بر سر اتحاد عمل صرف نیست. چه کوتاه مدت و چه درازمدت. هر چند که اتحاد عمل نیز در داخل این اتحاد هست. ماجرا بر سر ایجاد حزب جدیدی در مقابل احزاب دیگر هم نیست، هر چند همه امیدواریم تلاش‌های ما عاقبت به ایجاد حزب جدیدی منجر شود. اتحاد ما امروزه باید چیزی مابین این دو باشد. یعنی هم متکی بر پاره‌ای اصول اولیه که دستکم آغازگاه خود را دست آورده‌های فعلی جناح چپ مبارزه‌ی طبقاتی قرار داده است و هم بر این باور که تدقیق همین اصول و تدوین برنامه‌ی مشترک آتی را باید بطور مشترک تحقق داد. و این در واقع کاری است که تا به حال انجام نشده و در نتیجه تجربه روشنی هم از آن نداریم.

حتی اگر در طول مبارزه و کار مشترک، و در تلاش جمعی برای تدوین استراتژی و برنامه انقلاب سوسیالیستی ببینیم اختلافات خیلی ریشه‌ای‌تر و بنیادی‌تر از آن‌اند که بتوانیم به وحدت حزبی برسیم، دستکم به روشن شدن مسائل مورد اختلاف و ابعاد و مرزهای این طیف کمک کرده‌ایم. بنابراین اتحادی است رشدیابنده که در طول کار کیفیت متفاوتی بخود خواهد گرفت.

ولی وظیفه‌ی ایجاب می‌کند که در انتظار روز موعود به انفعال کشیده نشویم. امروزه، در جامعه‌ی ایران، صحنه‌ی نبرد سیاسی به انحصار منازعه میان

بدیل‌های از بالای لایه‌های متفاوت خود طبقات حاکم در آمده است. وظیفه‌ی چپ رادیکال کارگری نیز ایجاد بدیلی سوسیالیستی انقلابی در مقابل این بدیل‌ها است. این است انگیزه‌ی اصلی اتحاد. برای ایجاد این بدیل و حضور در صحنه‌ی سیاسی باید انرژی مشترک این طیف را به حرکت درآورد. بنابراین مشکل اساسی در امر اتحاد این نیست که این یا آن چه می‌گویند و به چه اعتقاد دارند، بلکه این که آیا ضرورت پاسخ به این وظیفه را درک کرده‌اند، یا خیر. و اگر آری چه پاسخی برای حل این مسأله دارند. متأسفانه هنوز اغلب ما سرگرم این هستیم که کدام ترکیبی از این یا آن سازمان یا فرد و بر اساس کدام مخرج مشترکی می‌توانند متحد شوند. این همان اپورتونیزم است که دست از سر ما برنمی‌دارد.

ما باید اصل از خود شروع کردن را کنار بگذاریم. ما باید از نیازهای مبارزه‌ی طبقاتی شروع کنیم، از نیازهای جاری مبارزاتی طبقه‌ی کارگر در ایران. باید تصویر مشترکی از آن بدیل سوسیالیستی که جامعه‌ی ما لازم دارد ارائه کنیم و سپس تلاش کنیم با تدوین مشترک آن همه خود را به سطح آن ارتقاء دهیم.

اگر نیرویی پیشرفته بخواد بر اساس مخرج مشترک با نیرویی عقب افتاده متحد شود به وضوح باید تا حد آن نیروی عقب افتاده تنزل کند. و می‌بینیم عملاً همه‌ی پلاتفرم‌هایی که بر این اساس نوشته می‌شوند و یا با این انگیزه آغاز می‌کنند، پلاتفرم‌هایی هستند عقب افتاده و بی‌معنی. بحث‌های اساسی و جدی در آن‌ها نیست و معمولاً جز پاره‌ای شعارهای کلی که شما در حد مثلاً کنفدراسیون دانشجویان در زمان شاه نیز می‌شنیدید، مطلب زیادی ندارند: مبارزه با امپریالیزم، درهم شکستن ماشین دولتی. الغای مالکیت خصوصی.

جمهوری شوراها... و خلاصه حرف هایی که همه می گویند. و سال هاست که می گویند و سال هاست که ثمره ای نیز بیار نیاورده اند.

ولی به نظر من طرح پلاتفرم اتحاد چپ کارگری روشی کاملاً متفاوت را دنبال کرد. و همان طور که گفتم هنوز موضوعیت خود را از دست نداده. هنوز هم مسأله ی وحدت امری کلیدی است. هنوز هم ما از این بحران رنج می بریم. هنوز هم طیف رادیکال سوسیالیزم کارگری در ایران شکل نگرفته و عناصر، محافل و جریاناتی که باید در ساختن آن فعال باشند، مغشوش و پراکنده هستند. و امر تدوین برنامه و استراتژی انقلابی در ایران، امری که باید به صورت مشترک و جمعی صورت گیرد، هنوز هم در مراحل ابتدایی خود درجا می زند.

از گرایش ها، یا سازمان ها و محافل موجود نمی خواهیم که خود را منحل کنند، اما، با حفظ استقلال سیاسی، نظری و تشکیلاتی هنوز می توان باهم نظرانی که در چار چوب این طیف می گنجند، وارد همکاری شد. به اعتقاد من نه تنها هنوز ضرورت این اتحاد وجود دارد که به مراتب عاجل تر شده. بحران کماکان عمیق تر می شود و تشتت و پراکندگی، نه صرفاً از لحاظ سازمانی بلکه از نظر نظری نیز افزایش می یابد.

بنابراین، در وضعیت فعلی، نه کسی می تواند خواهان امتحان ایدئولوژیک از دیگری شود و نه بررسی پرونده کسی را پیش شرط وحدت بداند. به اعتقاد من، هر کس که اعلام کند روحیه ی کلی این پلاتفرم را قبول دارد، می تواند و باید وارد این اتحاد شود. مسئولیت هر کسی با خود اوست. نه با پیوستن به این اتحاد کسی سوسیالیست انقلابی می شود و نه دیگران با پیوستن یک عنصر ناباب آلوده خواهند شد. آینده نشان خواهد داد که چه کسانی در گرایش

که باید شکل بگیرد جا خواهند داشت. و اگر هم کسی اعتقاد دارد این کافی نیست یا این روش درست نیست، این گوی و این میدان! این وظیفه ی اوست که بحث تکمیلی اش را مطرح کند. باز هم تکرار کنم، ما نه خود را جایگزین این طیف کرده ایم و نه با پیوستن به این اتحاد مدال انقلابی بودن می گیریم. این طیف محدود به ما نمی شود.

کسانی که مخالف این روش هستند باید آستین بالا بزنند و نظر خود را طرح کنند. باید به پیشرفت بحث کمک کرد. باید دقیق گفت این روش و این مبانی چه کم و کسری دارند، و چه مبانی یا روش دیگری باید در مقابل این طیف قرار داد تا ما بتوانیم بر اساس همکاری مشترک به سروسامان دادن به این طیف پردازیم؟

## پاسخ به سئوالات

### مشکلات عمده ای که باعث شکست چپ و پروژه اتحاد شدند، کدام بودند؟

در صحبتم بالا جواب این سوال را دادم. اگر بخواهم خلاصه کنم اولین مشکل کلیدی و اساسی چپ ایران نداشتن استراتژی صریح و روشن انقلاب سوسیالیستی بود. فقدان چنین چشم اندازی دقیقاً باعث شد که بسیاری از نیروهای چپ مرز انقلاب و ضدانقلاب را مخدوش کنند. حتی امروزه، هنوز هم جریاناتی در چپ ایران هستند که معتقدند می توان با کل خرده بورژوازی متحد شد. ما در انقلاب ایران در تجربه دیدیم که لایه های فوقانی خرده بورژوازی ایران در واقع نیروی ضربت ارتجاع است. فقدان استراتژی صریح سوسیالیستی، زمینه را برای سازش طبقاتی، چه خواسته و چه ناخواسته

فراهم می‌سازد. غرض از استراتژی این جا یک نوشته تزئینی نیست بلکه برنامه‌ی آگاهانه‌ای که بر تاکتیک‌های روزمره چپ متناظر باشد. بویژه در شرایط بحران انقلابی که حوادث مبارزه طبقاتی هر روز از تند پیچی عجیب‌تر از روز قبل می‌گذشت، بدون چنین استراتژی صریح و روشنی خود را به در و دیوار زدیم. مشکل دیگر این که چپ در همان دوره ی اول انقلاب نشان داد که به دست آوردهای دموکراتیک توده‌ها آن‌طور که باید و شاید اهمیت نمی‌دهد. ضدانقلاب با پس راندن توده‌ها از عرصه‌ی مبارزه و سرکوب حقوق دموکراتیک آنان توانست مستقر شود، در صورتی که چپ خود را فریب داده بود که اهداف "عالی" جنبش مهم‌تر از مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک است. و مشکل سوم هم غیر کارگری بودن آن بود. نه از ریشه‌ای جدی در این طبقه برخوردار بود و نه هم و غم اصلی آن کار جدی کارگری بود. حتی با وجود این که بسیاری از کارگران خود به دور سازمان‌های چپ جمع شدند، هیچ چیزی نتوانستیم از آن بسازیم. در همان دوره بعد از قیام حتی نتوانستیم برای یک خواست ساده اتحاد شوراهای کارگری مبارزه کنیم.

پس اجتناب ناپذیر بود که چنین چپی شکست سختی را متحمل شود. و از همان اوائل سال ۱۳۶۰ واضح بود که شکست تکمیل شده است. اما فرماندهانی که خود مسبب این شکست بودند، به جای درس‌گیری، به دنبال ماجراجویی مجاهدین با یکدیگر مسابقه تهاجم نظامی داده بودند. جنگ در شرایط عقب نشینی یعنی دعوت به تارومار شدن. و یک سال بیش‌تر طول نکشید و همین‌طور هم شد. صفوف پراکنده باز مانده از شکستی بدون جنگ در چهار گوشه‌ی دنیا آواره شد. طبیعاً پروژه وحدت در صفوف رادیکال کارگری نیز متوقف شد. هر چند این پروژه بعداً در خارج کشور ادامه یافت اما

شرایط ویژه شکست و پراکندگی. همراه با جو دلسردی و واخوردگی، اجازه نداد چنین پروژه ای در خارج کشور بتواند در همان مسیر اولیه پیشرفت کند. اگر بخواهیم خلاصه کنیم معجون ویژه بازمانده های سازمان های سابق، افراد مستقل و ترکیب های متنوع و روز گزر جدید (و هر سه شکل در ضمن دارای جریاناتی در حال ریزش به مواضع سازش با وضعیت موجود) به پروژه جدی اتحادچپ لطمات بزرگی زد. به عبارت ساده تر در داخل شکست خورد و در خارج از مسیر خود خارج شد.

اما این بدان معنی نیست که ضرورت آن از میان رفته است. اتفاقاً امروزه که در ایران ما شاهد موج جدیدی از اعتراضات و مبارزات توده ای هستیم، نیاز به بدیلی سوسیالیستی و کارگری و در نتیجه اتحاد چپ کارگری مجدداً عنوان خواهد شد. در این تردیدی نیست که چنین اتحادی عاقبت باید در بطن خود مبارزه و در داخل شکل بگیرد. و دقیقاً یکی از دلایلی که چرا بسیاری از ما که از همان تجربه مباحثات داخل کشور سال ۱۳۶۰ بیرون آمده ایم، به پروژه ی اتحاد چپ و پلاتفرم بالا پیوستیم همین بود که باید در خارج نیز ظرفی برای آماده ساختن خود برای چنین روزهایی بسازیم.

**آیا شما فکر نمی کنید خود انقلاب نشان داد کی انقلابی هست کی نیست؟ پس وحدت با کسانی که پرونده روشنی دارند چه فایده دارد؟**

در ارتباط با این که گرایشات سیاسی عاقبت در دل خود مبارزه ی طبقاتی افشاء و طرد می شوند. دقیقاً حرف شما درست است. اتفاقاً من هم همین را می گویم. خود تجربه ی انقلاب ماهیت بسیاری از گرایش های چپ ایران را روشن ساخت. اتفاقاً من هم می گویم باید از همین آغاز کنیم. اما فراموش

نکنید که فرصت طلبان، سازشکاران و خائنین با چهره های متفاوتی ظاهر شدند. از میان طرفداران رادیکال اردوگاه سوسیالیستی همان در آمد که از میان کسانی که آن را سوسیال امپریالیزم می دانستند. بنابراین امروزه گفتن این که به جز حزب توده و اکثریت که دستشان در خود انقلاب رو شده بقیه چپ رادیکال هستند به من و شما تضمینی نمی دهد که فردا از دل همین جریانات به اصلاح رادیکال چیز مشابهی بیرون نزنند. خلاصه ی کلام این که آری بیاید در جنبش کارگری صف چپ را از صف راست جدا کنیم اما این صف بندی حتی بطور جدی در دل هیچ یک از جریانات موجود به انجام نرسیده است تا چه برسد در سطح جنبش عمومی. بنابراین بودن اسم این یا آن سازمان و یا مخرج مشترک این یا آن برنامه کمکی به روشن شدن این صف بندی نمی کند. اتفاقاً باید بر اساس همین تجربه زنده و به کمک همدیگر به تحقق این مرزبندی ها چه در سطح نظری و سیاسی و چه عملی و مبارزاتی یاری برسائیم. از نظر من اتحاد چپ یعنی همین.

**چرا نه این اتحاد و نه اتحادهای دیگر حتی تلاش های قبل از سال ۱۳۶۰**

**به نتیجه نرسید؟**

اولاً دو نوع اتحاد را نباید با مفهوم اتحاد چپ به آن صورتی که من بیان کردم قاطی کرد. اول این که همواره خواهند بود جریاناتی که به هر دلیلی با یکدیگر وحدت کنند. مثلاً در همان سال ۵۷ چیزی حتی شبیه همین نام پیدا شد. این عمدتاً وحدتی بود میان برخی گرایش های کوچک خارج کشوری که در واقع عمده ترین دلیل وحدتشان این بود که جای دیگری نداشتند که بروند. و یا مثلاً وحدت به معنای پیوستن عده ای یا گروهی به یک گروه خاص دیگر. مثلاً



"وحدت" کومه‌له و اتحاد مبارزان در حزب کمونیست ایران. اتحاد چپ با این دو نوع وحدت متفاوت است. این وحدتی است بین افراد مشخص بر اساس پاره ای اصول حداقل پذیرفته شده برای کمک به ایجاد ظرف مشترک چپ کارگری.

دستاورد خود ما نیز در واقع آن چنان فراتر از نوشتن پلاتفرم وحدت، و مقداری نیز تجربه و تمرین در راه اجرای آن نمی رود. در مقایسه با آن چیزی که می بایست می شد، و می توانستیم انجام بدهیم شاید مثلاً بیش از ۱٪ نبود. بنابراین به وضوح آن چنان موفق نبوده ایم. اما حتی واضح تر این است که به نسبت چی؟ نسبت به ادمه ی وضعیت موجود اتفاقاً بسیار هم موفقیت آمیزتر بوده است. ما دستکم توانستیم کار را ادامه دهیم و به قول رفقای اهل شعار پرچم اتحاد را برافراشته نگهداریم. باز هم تکرار کنم از نظر من هر کسی که روحیه کلی پلاتفرم را قبول دارد و خودش، خود را جزیی از این طیف چپ کارگری می داند، می تواند و باید وارد این اتحاد شود. مابقی را عمل نشان خواهد داد.

**چرا در پلاتفرم از شعار دیکتاتوری پرولتاریا پرهیز شده و تفاوت این کار با**

**سوسیال دموکراسی چیست؟**

اول روشن کنم، این درست است که برخی از جریانات راست با مقوله ی دیکتاتوری پرولتاریا مرزبندی کرده اند، اما به صرف این که کسی به قول شما این "شعار" را کنار گذاشته باشد سوسیال دموکرات نمی شود. و در هر حال من یا رفقای که من در اتحاد چپ می شناسم شامل این مسأله نمی شوند. اما برگردیم به خود مقوله ی دیکتاتوری پرولتاریا. به نظر من در خود این سؤال

شما سوتفاهماتی نهفته که باید روشن کرد. اولاً، اگر به خود تنوری مارکسیستی برگردیم باید تأکید کرد که دیکتاتوری پرولتاریا یک شعار نیست، شعار حکومتی نیست. خواست انقلاب هرگز این نیست زنده باد انقلاب! زنده باد دیکتاتوری پرولتاریا! بلکه مقوله‌ای است تحلیلی و تنوریک. یعنی نوعی بیان این واقعیت که ماهیت طبقاتی دولت بعد از سرنگونی سرمایه داری کارگری است. همان‌طور که انواع و اقسام حکومت‌های بورژوایی در واقع دیکتاتوری بورژوایی را نمایندگی می‌کنند، جمهوری شورایی و یا هر شکلی که حکومت کارگران و زحمتکشان به خود بگیرد نیز در واقع باید به مثابه نوعی دیکتاتوری پرولتاریا تلقی شود. اما شما در ادبیات کمونیستی جایی نخواهید دید که کسی شعار دهد پیش به سوی تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا! مثلاً شما کجا دیده‌اید که بلشویک‌ها چنین شعاری را مطرح کنند؟ بعد از آوریل ۱۹۱۷ که بلشویک‌ها تز انقلاب سوسیالیستی را پذیرفته بودند شعار حکومتی آن‌ها این نبود که شوراها قدرت را بگیرید که دیکتاتوری پرولتاریا تشکیل دهید، بلکه این که پیش بسوی تشکیل حکومت کارگران و زحمتکشان (و یا گاهی حکومت کارگران و دهقانان). اما در مقالات تحلیلی لنین تأکید داشت که این یعنی همان دیکتاتوری پرولتاریا. همان‌طور که در ۱۹۰۵ شعار این نبود که پیش بسوی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان بلکه حکومت موقت انقلابی. اما در مقالات تحلیلی توضیح می‌دادند که حکومت موقت انقلابی نمی‌تواند چیزی جز دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان باشد.

بنابراین در حله اول خود این سنوال ناشی از عدم درک تفاوت بین یک خواست یا شعار مرحله‌ای و مقوله تحلیلی یا تنوریک است. شعار حکومتی ما حکومت کارگران و زحمتکشان است نه دیکتاتوری پرولتاریا. آن چه ما را از

سوسیال دموکراسی متمایز می‌سازد محتوای این حکومت است که می‌بایستی قدرت سیاسی را از دست بورژوازی خارج کند، ارگان‌های سرکوب بورژوازی را درهم بشکند و کنترل طبقه‌ی کارگر بر تولید و توزیع را مستقر سازد. ماهیت چنین اقداماتی یعنی نوعی اعمال دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا. این دقیقاً همان مفهومی است که خود مارکس بکار می‌برد. یعنی ضرورت نوعی حق وتوی کارگری در دوران گذار. مارکس دقیقاً در همین سه حوزه بالا بر این حق وتو تأکید می‌کند. یعنی خلع ید از بورژوازی در حوزه‌ی تولید، درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و جلوگیری از بازگشت یا احیای سرمایه‌داری. در این سه مورد دولت کارگری حق وتوی خود را اعمال خواهد کرد. و آن دولتی کارگری است که لااقل دارای این سه حق وتو باشد. و الا چیزی نیست جز گروگان بورژوازی.

البته هستند کسانی که تصور می‌کنند منظور از دیکتاتوری شکل حکومتی است. بسیاری از مبلغین سرمایه‌داری دقیقاً از همین زاویه کمونیزم را مورد حمله قرار می‌دهند. تو گویی شکل دولت کارگری حتماً باید خشن و استبدادی باشد. شاید بگویند این کاریکاتور سرمایه‌داری در حال احتضار از دیکتاتوری پرولتاریا است. متأسفانه در تجربه‌ی تاریخی، جریان‌اتی تحت نام همین مقوله عین همین کاریکاتور را به مرحله‌ی اجرا در آورده‌اند. اتفاقاً تأکید مارکس این جا بیش‌تر بر مسأله‌ی قدرت طبقه در مقابل قدرت دارودسته‌های دیگر است. دیکتاتوری پرولتاریا نه دیکتاتوری این یا آن شخصیت یا دسته. یعنی به قول خود مارکس، طبقه‌ای که خود را به صورت طبقه‌ی حاکم سازمان داده باشد.

دقیقاً به همین دلیل شکل حکومتی در دوران دیکتاتوری پرولتاریا دموکراتیک‌ترین شکل حکومتی است. مارکس حتی پا را از این فراتر می‌گذارد و در مانیفست به صراحت اعلام می‌کند که با انتقال قدرت به پرولتاریا پیروزی در نبرد برای دموکراسی حاصل می‌شود. اتفاقاً تمام تفاوت سوسیالیسم مارکسیستی با هر نوع سوسیالیسم قبل و یا بعد از آن اتکای آن بر اصل خودرهایی و تأکید آن بر سوسیالیسم از پایین است. این فقط طبقه ی کارگر است که می‌تواند به الغای مالکیت خصوصی و استقرار مالکیت اجتماعی حاکمیت واقعی مردم را مستقر سازد.

**هنگامی که از ما صحبت می‌کنید منظور از این ما کیست و کارنامه خودتان**

**در انقلاب چی بود؟**

همان طور که گفتم ما در آن زمان بخش بین الملل چهارم در ایران بودیم که از وحدت سه گروه عمده شکل گرفت. جریانی که خود من از آن آمدم (نشریه ی کندوکاو) نه تنها از قبل از انقلاب به ماهیت ضدانقلابی رهبری خمینی تأکید داشت که دلایل تحلیلی خود را نیز در مقالات و جزوات مختلف بیان کرده بود. به اعتقاد من در میان تحلیل‌هایی که قبل از انقلاب منتشر شده بود تنها تحلیلی که به واقعیاتی که در انقلاب رخ داد نزدیک تر بود همین‌ها بودند. این اسناد موجودند و اثبات یا رد این ادعا دشوار نیست. درست صبح روز بعد از قیام در اعلامیه ای که ما منتشر کردیم به وضوح اعلام کردیم که ضدانقلاب سرمایه داری قدرت را تسخیر کرده است و تنها مسیر واقعی بعدی برای مبارزه انقلابی همانا تلاش برای بسیج اردوی کار و سرنگونی دولت سرمایه داری است.

واقعیت این است که من بیاد ندارم جریان دیگری در آن زمان موضعی به این صراحت گرفته باشد. خیلی ها امروزه ادعا می کنند که از همان موقع ماهیت این رژیم را می شناختند اما هیچ کدام نتوانسته اند بر اساس اسناد منتشر شده چنین ادعایی را اثبات کنند. شاید تنها جریان دیگر که لااقل در حد شناخت از ماهیت ضدانقلابی رژیم بعد از انقلاب روشن بود آن بخشی از فدائیان بودند که به همین دلیل نیز از سازمان فدائیان انشعاب کردند. اما آن ها نیز پس از وقوع حادثه و کمی دیر به این شناخت رسیدند و به هر حال خود نیز چشم انداز انقلاب سوسیالیستی را قبول نداشتند. راه کارگر نیز در ابتدا زنگ خطر را به صدا در آورد اما تا جایی که من یادم هست در ادامه کارشان خود نیز چندان توجهی به همین زنگ خطر نکردند. سایر نیروها کلاً تحلیل های به غایت غلطی از اوضاع و ماهیت ضدانقلاب حاکم داشتند و همه به نحوی از انحاء در اوائل کار با آن مماشات کردند.

### در حال حاضر چه نیروهائی درون اتحاد چپ وجود دارند و چه نیروهائی از آن کنار کشیدند و چرا؟

همان طور که در ابتدا گفتم نمایندگان اغلب جریانات موجود در چپ ایران در اولین نشست اتحاد چپ حضور داشتند و زیر این پلاتفرم را امضاء کردند. بعضی ها بعد از مدتی رفتند. حال دلایل و توضیحاتش را خود باید بگویند. ولی به هر حال فعلاً فعالان آن را افرادی تشکیل می دهند از گرایش ها و سنت های مختلف. منجمه از رفقای سابق اقلیت، راه کارگر، رنجبران، گرایش سوسیالیزم انقلابی، و افراد مستقل. به اعتقاد من، به طور کلی دو نوع نگرش یا تمایل بعد از مدتی از اتحاد چپ رفتند. نخست آن هایی که موافق تأکید ما بر

ضرورت دموکراتیزه کردن سوسیالیزم انقلابی نبودند. می توان گفت این ها کسانی بودند که هر چند زیر پلاتفرم را امضا زدند، هنوز از استالینیزم برش نکرده بودند. واقعیت این است که هنوز هم مخالفت جریاناتی در چپ ایران با اتحاد چپ ریشه در همین عدم برش از سوسیالیزم استالینی دارد. جریانات و محافل سابق اقلیت عمدتاً در این دسته بودند. تمایل دیگر، در بلندپروازی های خود برای اتحاد بزرگتر در واقع پافشاری بر هرگونه اصول اولیه را نفی می کرد و به همین خاطر به سرعت به این نتیجه رسید که خود پلاتفرم اتحاد چپ محدودکننده است. و آن چه مزید بر علت شد این که امضا دادن نمایندگان یک جریان به معنای موافقت کل آن جریان نبود. چک و چانه زدن بر سر چیزی که نقداً امضا شده بود. به کار عمده دوران حیاتی اولیه تبدیل شد که در از میان بردن آن حرکت و شوق اولیه و در فرسایش نیروها اثر مخربی گذاشت.

باید در نظر گرفت در خارج از اتحاد چپ نیز فرآشدهایی در جریان بود که بر صفوف داخل و خارج اتحاد چپ تأثیر خود را داشت. مثلاً، تلاش های درون طیف اقلیت برای احیای فدائیزم، تلاش حزب کمونیست برای ترمیم پل های شکسته با چپ فارس، و تلاش محافل و جریانات ضد اتحاد چپ برای جلوگیری از موفقیت آن، همگی دست به دست هم دادند و عاقبت منجر به "اتحاد" جدیدی شدند که از همان ابتدا از همپاشی خود را در پلاتفرم خود تضمین کرده بود و بعد از چند سال همین چندی پیش از صحنه خارج شد. البته فراموش نشود که در تمام این دوران، گرایش عمده یعنی ریزش از صفوف چپ و افتادن دنبال بدیل های گوناگون بورژوا رفورمیزم ادامه داشته است.

به هر حال، علیرغم مسائل بالا، نیروهایی در اتحاد چپ و وفادار به اهداف اولیه آن مانده اند و هنوز هم هستند و ادامه می دهند، در مقایسه با آن چه باید می کردیم. البته هیچ نکردیم، اما، در مقایسه با ادعاهای کسانی که در شعار به قله های دماوند نیز رسیده اند بسیاری از کارهای لازم و ضروری این دوران توسط همین رفقای اتحاد چپ انجام شده است. بنابراین موفق نبوده ایم اما این به معنای شکست پروژه نیست. به هر حال این اتحاد ۱۲ سال بولتن مرتب خود منتشر کرده است، در جنبش بین المللی کارگری سوسیالیستی پایگاهی ویژه برای خود ایجاد کرده است و در جمع چپ ایرانی در عمل اثبات کرده است که می توان علیرغم اختلافات و سنت های مختلف با یکدیگر کار کرد و حتی کارهای جدی کرد.

کارزار "ضدجنگ، ضدجمهوری اسلامی" از آخرین فعالیت هایی است که اتحاد چپ مبتکر آن بوده است. ایجاد صندوق کمک مالی به کارگران ایران و رادیو صدای کارگران ایران به همت رفقای اتحاد چپ بوده است و یا کارزار کارگران ایران تنها نیستند. و از همه مهم تر، در تمام این سال ها رفقای اتحاد چپ به مباحثاتی در کل چپ دامن زده اند که بسیاری از آن ها امروزه عمومی شده اند. همین امر به تدریج به شکل گیری طیف جدید کمک خواهد کرد. نقداً تأکیدات رفقای اتحاد چپ بر سوسیالیسم از پایین و احیای سنن دموکراتیک سوسیالیسم مارکسی از وجوه مشخصه آن به حساب می رود. امیدوارم با پیوستن سایر رفقا و تجارب دیگر به این تلاش، موفق تر نیز بشود، به هر حال لااقل توافق کنیم که ضرورتش از میان نرفته است. و نیز در نظر بگیریم که اگر بپذیریم طیف چپ رادیکال کارگری هنوز شکل نگرفته است و ما باید ظرفی ایجاد کنیم که بتوانیم به کمک یکدیگر آن را بسازیم، پس از همان اول

نمی توانیم ادعا کنیم که خود ما همان ظرفیم. در این اتحاد، بوضوح، در همان قدم های اول، هم از ما راست تر خواهد بود و هم از ما چپ تر. اگر بپذیریم آن جا که خود ایستاده ایم الزاما مرکز ثقل این طیف نیست به ساختن واقعی آن کمک خواهیم کرد.

## ضمائم:

### پلاتفرم اتحاد چپ کارگری

بحران جنبش کمونیستی ایران با خودویژگی های آن در بستر بحران جنبش جهانی کمونیستی، از شکل گیری و سازماندهی سوسیالیزم رادیکال کارگری در ایران جلوگیری کرده است. هدف از "اتحاد چپ کارگری" ایجاد شرایطی است که به رشد و سازماندهی این طیف کمک کند و تلاش مشترک ما در راه سازمانیابی طبقه ی کارگر و ایجاد حزب انقلابی آن را ممکن سازد.

مبانی نظری این طیف عبارت اند از:

۱. اعتقاد به ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران و تشکیل دولتی کارگری متکی بر ارگان های خودحکومتی کارگران و زحمتکشان برای تحقق بدیل سوسیالیستی در مقابل این رژیم.
۲. اعتقاد به سوسیالیزم به مفهوم گسترش دموکراسی در تمام عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، الغای استثمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خودمدیریت تولیدکنندگان و الغای طبقات اجتماعی.



۳. اعتقاد به جدایی‌ناپذیر بودن سوسیالیسم و دموکراسی و دفاع از آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی، دفاع از حق رأی همه‌ی آحاد جامعه و دفاع از حق تعدد احزاب برای همه لایه‌ها و طبقات اجتماعی.
۴. مبارزه برای سازماندهی کارگران و زحمتکشان بر پایه‌ی منافع و مواضع طبقاتی بر محور ستیز کار و سرمایه، کمک به تجمع و تشکل مستقل و شرکت در مبارزات جاری اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن‌ها.
۵. اعتقاد به مبارزه علیه نظام اجتماعی و فرهنگی مردسالار و پدرسالار، مبارزه علیه نژادپرستی، مبارزه برای رفع کلیه‌ی تبعیضات فرهنگی، ملی، مذهبی و جنسی بمثابة جز جدایی‌ناپذیر مبارزه برای سوسیالیسم.
۶. اعتقاد به اصل انترناسیونالیسم کارگری و پای بندی به ملزومات آن در کردار.

این مبانی هرچند که به روشن شدن نقاط تمایز این طیف از سایر جریانات مدعی سوسیالیسم اما وابسته به اقشار و طبقات غیرپرولتری کمک می‌کنند، نمی‌توانند بمثابة شروط کافی برای وحدت حزبی تلقی شوند. این اتحاد خصلتی رشدیابنده دارد و بر اساس دوره ای از بحث، تبادل نظر و همکاری‌های عملی و با تشویق و ترغیب گرایش‌های متفاوت نظری در هرچه بیش تر مشخص کردن خود، شرایط را برای اعتلای این اتحاد و تدارک وحدت حزبی آینده که در آن حق گرایش و جناح به رسمیت شناخته می‌شود، فراهم می‌سازد.

ما شرکت‌کنندگان در این نشست نه خود را به مثابه کل طیف سوسیالیسم کارگری تلقی می‌کنیم و نه خواهان جایگزین کردن خود به جای آن هستیم. ما از همه‌ی افراد و نیروهایی که خود را متعلق به این طیف می‌دانند دعوت می‌کنیم که به کمک یکدیگر و با حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی، در سطوح

محلی و منطقه ای به ایجاد واحدهای پایدار خودسامانی که پایه‌های این اتحاد را بنا می‌نهند، مبادرت کنند. این واحدها به مباحثات نظری برای فائق آمدن بر بحران فعلی و تدوین برنامه و استراتژی لازم برای تدارک حزب انقلاب سوسیالیستی طبقه ی کارگر دامن خواهند زد و در دو حوزه دموکراتیک و سوسیالیستی به ایجاد و گسترش همکاری‌های عملی و مبارزاتی کمک خواهند کرد.

تراب ثالث

اسفند ۱۳۸۴

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری